

## زنان همراه عیسی

<sup>1</sup> و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می نمود و به ملکوت خدا بشارت می داد و آن دوازده با وی می بودند.<sup>2</sup> و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مَجْدَلِیَّه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،<sup>3</sup> و یونا زوجه خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می کردند.

## مثل برزگر

<sup>4</sup> و چون گروهی بسیار فراهم می شدند و از هر شهر نزد او می آمدند، مَثَلی آورده، گفت:<sup>5</sup> که برزگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می کاشت، بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.<sup>6</sup> و پاره‌های بر سنگلاخ افتاده، چون روید از آن جهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.<sup>7</sup> و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود.<sup>8</sup> و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده، روید و صد چندان ثمر آورد. چون این بگفت ندا در داد: هر که گوش شنوا دارد بشنود.

<sup>9</sup> پس شاگردانش از او سؤال نموده، گفتند: که معنی این مَثَل چیست؟<sup>10</sup> گفت: شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند.<sup>11</sup> اما مَثَل این است که تخم کلام خداست.<sup>12</sup> و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می باشند که چون می شنوند، فوراً ابلیس آمده، کلام را از دلهای ایشان می رباید، مبدا ایمان آورده نجات یابند.<sup>13</sup> و آنانی که بر سنگلاخ هستند، کسانی می باشند که چون کلام را می شنوند، آن را به شادی می پذیرند و اینها ریشه ندارند؛ پس تا مدتی ایمان می دارند و در وقت آزمایش، مرتد می شوند.<sup>14</sup> اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی می باشند که چون شنوند می روند و اندیشه‌های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه می کند و هیچ میوه به کمال نمی رسانند.<sup>15</sup> اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می دارند و با صبر، ثمر می آورند.

## مثل چراغ

## النساء تدعن خدمة يسوع

<sup>1</sup> وَعَلَى أَثَرِ ذَلِكَ كَانَ يَسِيرُ فِي مَدِينَةٍ وَقَرْيَةٍ يَكْرُرُ وَيُبَشِّرُ بِمَلَكُوتِ اللَّهِ وَمَعَهُ اثْنَا عَشَرَ<sup>2</sup> وَبَعْضُ النِّسَاءِ، كُنَّ قَدْ شَفِينَ مِنْ أَرْوَاحٍ شَرِيرَةٍ وَأَمْرَاضٍ، مَرِيَمُ الَّتِي تُدْعَى الْمَجْدَلِيَّةَ الَّتِي حَرَجَ مِنْهَا سَبْعَةُ شَيْطَانِينَ،<sup>3</sup> وَيُونَا، امْرَأَةُ خُوزِي، وَكِلِيلُ هِيرُودُسَ، وَسُوسَنَةُ وَأَخَرُ كَثِيرَاتُ كُنَّ يَخْدُمْنَهُ مِنْ أَمْوَالِهِنَّ.

## مثل الزارع

<sup>4</sup> فَلَمَّا اجْتَمَعَ جَمْعٌ كَثِيرٌ أَيْضاً مِنَ الَّذِينَ جَاءُوا إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ مَدِينَةٍ قَالَ بِمَثَلٍ: <sup>5</sup> حَرَجَ الزَّارِعُ لِيَزْرَعَ زَرْعَهُ، وَفِيمَا هُوَ يَزْرَعُ سَقَطَ بَعْضُ عَلَى الطَّرِيقِ فَانْدَاسَ وَأَكَلَتْهُ طُيُورُ السَّمَاءِ. <sup>6</sup> وَسَقَطَ آخَرُ عَلَى الصَّخْرِ فَلَمَّا تَبَتَّ جَفَّ لِأَنَّهُ لَمْ تَكُنْ لَهُ رُطُوبَةٌ. <sup>7</sup> وَسَقَطَ آخَرُ فِي وَسْطِ الشَّوْكِ، فَتَبَتَّ مَعَهُ الشَّوْكُ وَخَفَّتْهُ. <sup>8</sup> وَسَقَطَ آخَرُ فِي الْأَرْضِ الصَّالِحَةِ، فَلَمَّا تَبَتَّ صَنَعَ ثَمَراً مِئَةً ضِعْفاً. قَالَ هَذَا وَتَادَى: مَنْ لَهُ أُذُنَانِ لِلسَّمْعِ فَلْيَسْمَعْ.

<sup>9</sup> فَسَأَلَهُ تَلَامِيذُهُ قَائِلِينَ: مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ هَذَا الْمَثَلُ؟<sup>10</sup> فَقَالَ: لَكُمْ قَدْ أُعْطِيَ أَنْ تَعْرِفُوا أَسْرَارَ مَلَكُوتِ اللَّهِ، وَأَمَّا لِلْبَاقِينَ فَيَأْتِيهِمْ حَتَّى إِذَا هُمْ مُبْصِرِينَ لَا يُبْصِرُونَ وَسَامِعِينَ لَا يَفْهَمُونَ. <sup>11</sup> وَهَذَا هُوَ الْمَثَلُ: الزَّرْعُ هُوَ كَلَامُ اللَّهِ،<sup>12</sup> وَالَّذِينَ عَلَى الطَّرِيقِ هُمُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ثُمَّ يَأْتِي ابْلِيسُ وَيَنْزِعُ الْكَلِمَةَ مِنْ قُلُوبِهِمْ لِئَلَّا يُؤْمِنُوا فَيَخْلُصُوا. <sup>13</sup> وَالَّذِينَ عَلَى الصَّخْرِ هُمُ الَّذِينَ سَمِعُوا يَقْبَلُونَ الْكَلِمَةَ بِفَرَحٍ، وَهَؤُلَاءِ لَيْسَ لَهُمْ أَصْلٌ قِيُومُونَ إِلَى جِينٍ وَفِي وَقْتِ التَّجَرِبَةِ يَزْتَدُونَ. <sup>14</sup> وَالَّذِي سَقَطَ بَيْنَ الشَّوْكِ هُمُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ ثُمَّ يَدْهَبُونَ فَيَخْتَبِئُونَ مِنْ هُمُومِ الْحَيَاةِ وَغَنَائِهَا وَلَذَائِهَا وَلَا يُنْضِجُونَ ثَمَراً. <sup>15</sup> وَالَّذِي فِي الْأَرْضِ الصَّالِحَةِ هُوَ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْكَلِمَةَ فَيَحْفَظُونَهَا فِي قَلْبٍ جَيِّدٍ صَالِحٍ وَيُثْمِرُونَ بِالصَّبْرِ.

## مثل السراج المنير

<sup>16</sup> وَلَيْسَ أَخَذَ يُوقِدُ سِرَاجاً وَيُعْطِيهِ بِإِنَاءٍ أَوْ يَضَعُهُ تَحْتَ سَرِيرٍ بَلْ يَضَعُهُ عَلَى مَنَارَةٍ لِيَنْتَظِرَ الدَّاجِلُونَ النُّورَ. <sup>17</sup> لِأَنَّهُ لَيْسَ خَفِيٌّ لَا يَطْهَرُ وَلَا مَكْنُومٌ لَا يَعْلَمُ وَيُعْلَنُ. <sup>18</sup> فَانْظُرُوا كَيْفَ تَسْمَعُونَ، لِأَنَّ مَنْ لَهُ سَمِيعٌ، وَمَنْ لَيْسَ لَهُ فَلَاذِي يَطُئُهُ لَهُ يُؤْخَذُ مِنْهُ.

## أقرباء يسوع

<sup>19</sup> وَجَاءَ إِلَيْهِ أُمُّهُ وَإِخْوَتُهُ، وَلَمْ يَقْبِضُوا أَنْ يَصِلُوا إِلَيْهِ لِسَبَبِ الْجَمْعِ. <sup>20</sup> فَأَخْبَرُوهُ قَائِلِينَ: أُمَّكَ وَإِخْوَتُكَ وَاقِفُونَ

خارجاً يُرِيدُونَ أَنْ يَرْوَوْكَ. <sup>21</sup> فَأَجَابَ وَقَالَ لَهُمْ: أُمِّي وَإِخْوَتِي هُمْ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ كَلِمَةَ اللَّهِ وَيَعْمَلُونَ بِهَا.

### یسوع مُسَكِّنُ العاصفة

<sup>22</sup> وَفِي أَحَدِ الْأَيَّامِ دَخَلَ سَفِينَةً هُوَ وَتَلَامِيذُهُ، فَقَالَ لَهُمْ: لِنَعْبُرْ إِلَى غَيْرِ الْبَحِيرَةِ. فَأَقْبَلُوا. <sup>23</sup> وَفِيمَا هُمْ سَائِرُونَ تَامَ. فَتَرَلَّ تَوُّهُ رِيحٌ فِي الْبَحِيرَةِ، وَكَانُوا يَمْتَلِئُونَ مَاءً وَصَارُوا فِي حَظَرٍ. <sup>24</sup> فَتَقَدَّمُوا وَأَبْقَطُوهُ قَائِلِينَ: يَا مُعَلِّمُ، يَا مُعَلِّمُ، إِنَّا نَهْلِكُ. فَقَامَ وَانْتَهَرَ الرِّيحَ وَتَمَوَّجَ الْمَاءِ، فَأَتَتْهَا وَصَارَ هُدُوءٌ. <sup>25</sup> ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: أَلَيْسَ إِيْمَانُكُمْ؟ فَخَافُوا وَتَعَجَّبُوا قَائِلِينَ فِيمَا بَيَّنَّهُمْ: مَنْ هُوَ هَذَا؟ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ الرِّيحَ أَيْضاً وَالْمَاءَ فَطِيعُهُ.

### یسوع يُشْفِي رَجُلَ فِيهِ شَيَاطِين

<sup>26</sup> وَسَارُوا إِلَى كُورَةِ الْجَدَرِيِّينَ الَّتِي هِيَ مُقَابِلَ الْجَلِيلِ. <sup>27</sup> وَلَمَّا حَرَجَ إِلَى الْأَرْضِ اسْتَقْبَلَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمَدِينَةِ كَانَ فِيهِ شَيَاطِينٌ مُنْذُ رَمَانَ طَوِيلٍ وَكَانَ لَا يَلْبَسُ ثَوْباً وَلَا يُقِيمُ فِي بَيْتٍ بَلْ فِي الْقُبُورِ. <sup>28</sup> فَلَمَّا رَأَى يَسُوعَ صَرَخَ وَخَرَّ لَهُ وَقَالَ بِصَوْتٍ عَظِيمٍ: مَا لِي وَلَكَ، يَا يَسُوعُ، إِنَّ اللَّهَ الْعَلِيِّ؟ أَطْلُبُ مِنْكَ أَنْ لَا تُعَذِّبَنِي. <sup>29</sup> لِأَنَّهُ أَمَرَ الرُّوحَ النَّجِسَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْإِنْسَانِ، لِأَنَّهُ مُنْذُ رَمَانَ كَثِيرٍ كَانَ يَخْطِفُهُ، وَقَدْ رُبُّطَ بِسَلْسِلٍ وَفُيِّدَ مَحْرُوساً، وَكَانَ يَقْطَعُ الرُّبُطَ وَيَسَاقُ مِنَ الشَّيْطَانِ إِلَى الْبَرَارِي. <sup>30</sup> فَسَأَلَهُ يَسُوعُ قَائِلاً: مَا اسْمُكَ؟ فَقَالَ: لَجَنُونٌ، لِأَنَّ شَيَاطِينَ كَثِيرَةً دَخَلَتْ فِيهِ. <sup>31</sup> وَطَلَبَ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَأْمُرَهُمْ بِالذَّهَابِ إِلَى الْهَوَايَةِ. <sup>32</sup> وَكَانَ هُنَاكَ قَطِيعٌ خَتَّازِينَ كَثِيرَةً تَرَعَى فِي الْجَبَلِ. فَطَلَبُوا إِلَيْهِ أَنْ يَأْذُنَ لَهُمْ بِالذُّخُولِ فِيهَا، فَأَذِنَ لَهُمْ. <sup>33</sup> فَخَرَجَتِ الشَّيَاطِينُ مِنَ الْإِنْسَانِ وَدَخَلَتْ فِي الْخَتَّازِينَ، فَأَنذَعَ الْقَطِيعُ مِنْ عَلَى الْخُرْفِ إِلَى الْبَحِيرَةِ وَاخْتَنَقَ. <sup>34</sup> فَلَمَّا رَأَى الرُّعَاةَ مَا كَانَ هَرَبُوا وَذَهَبُوا وَاخْبَرُوا فِي الْمَدِينَةِ وَفِي الصَّيَاعِ. <sup>35</sup> فَخَرَجُوا لِيَرَوْا مَا جَرَى. وَجَاءُوا إِلَى يَسُوعَ فَوَجَدُوا الْإِنْسَانَ الَّذِي كَانَتْ الشَّيَاطِينُ قَدْ خَرَجَتْ مِنْهُ لَابِساً وَعَاقِلاً جَالِساً عِنْدَ قَدَمَيْ يَسُوعَ، فَخَافُوا. <sup>36</sup> فَأَخْبَرَهُمْ أَيْضاً الَّذِينَ رَأَوْا كَيْفَ خَلَصَ الْمُجْنُونُ. <sup>37</sup> فَطَلَبَ إِلَيْهِ كُلُّ جُمُهورِ كُورَةِ الْجَدَرِيِّينَ أَنْ يَذْهَبَ عَنْهُمْ، لِأَنَّهُ اغْتَرَاهُمْ خَوْفٌ عَظِيمٌ. فَدَخَلَ السَّفِينَةَ وَرَجَعَ. <sup>38</sup> أَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي خَرَجَتْ مِنْهُ الشَّيَاطِينُ فَطَلَبَ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ، وَلَكِنَّ يَسُوعَ صَرَفَهُ قَائِلاً: <sup>39</sup> ازْجِعْ إِلَى بَيْتِكَ وَخَدِّثْ بِكُمْ صَنَعَ اللَّهِ بِكَ. قَمَصْتَنِي وَهُوَ يُتَاذِي فِي

<sup>16</sup> و هیچ کس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی کند بلکه بر چراغدان می گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند. <sup>17</sup> زیرا چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود. <sup>18</sup> پس احتیاط نمایند که به چه طور می شنود، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.

### مادر و برادران عیسی

<sup>19</sup> مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند. <sup>20</sup> پس او را خبر داده گفتند: مادر و برادرانت بیرون ایستاده، می خواهند تو را ببینند. <sup>21</sup> در جواب ایشان گفت: مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده، آن را بجا می آورند.

### عیسی و طوفان دریا

<sup>22</sup> روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم. پس کشتی را حرکت دادند. <sup>23</sup> و چون می رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، به حدی که کشتی از آب پر می شد و ایشان در خطر افتادند. <sup>24</sup> پس نزد او آمده، او را بیدار کرده، گفتند: استاد، استاد، هلاک می شویم. پس برخاسته، باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد. <sup>25</sup> پس به ایشان گفت: ایمان شما کجا است؟ ایشان ترسان و متعجب شده، با یکدیگر می گفتند: که این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می فرماید و اطاعت او می کنند؟

### عیسی شفا می کند دیوانه را

<sup>26</sup> و به زمین جدربان که مقابل جلیل است، رسیدند. <sup>27</sup> چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوها داشتی و رخت نبوشیدی و در خانه نماندی بلکه در قبرها منزل داشتی، دچار وی گردید. <sup>28</sup> چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده، به آواز بلند گفت: ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی. <sup>29</sup> زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید، چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کندها بسته نگاه می داشتند، بندها را می گسیخت و دیو او را به صحرا می راند. <sup>30</sup> عیسی از او پرسیده، گفت: نام تو

چیست؟ گفت: لَجُون. زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.<sup>31</sup> و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.<sup>32</sup> و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند کهدر کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد.<sup>33</sup> ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند.<sup>34</sup> چون گرازبانان ماجرا را دیدند، فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.<sup>35</sup> پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند؛ نزد عیسی رسیدند و چون آن آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است، ترسیدند.<sup>36</sup> و آنانی که این را دیده بودند، ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود.<sup>37</sup> پس تمام خلق مرزوبوم جَدْرِیان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده، مراجعت نمود.<sup>38</sup> اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند، از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت:<sup>39</sup> به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن. پس رفته، در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود، موعظه کرد.

### عیسی شفا می‌کند یک زن را و زنده کردن دختر یائِرس

<sup>40</sup> و چون عیسی مراجعت کرد، خلق او را پذیرفتند زیرا که تمام مردم چشم به راه او می‌داشتند.<sup>41</sup> که ناگاه مردی، یائِرس نام که رئیس کنیسه بود، به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید.<sup>42</sup> زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می‌رفت، خلق بر او ازدحام می‌نمودند.

<sup>43</sup> ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبّا نموده و هیچ‌کس نمی‌توانست او را شفا دهد،<sup>44</sup> از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونس ایستاد.<sup>45</sup> پس عیسی گفت: کیست که مرا لمس نمود؟ چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایش گفتند: ای استاد، مردم هجوم آورده، بر تو

الْمَدِينَةِ كُلَّهَا يَكْمُ صَعَّ بِهِ يَسُوعُ.

### یسوع یشفی امرأة و یقیم بنت یائِرس

<sup>40</sup> وَلَمَّا رَجَعَ يَسُوعُ قَبْلَهُ الْجَمْعُ لَأَنَّهُمْ كَانُوا جَمِيعُهُمْ يَسْطَرُونَهُ. <sup>41</sup> وَإِذَا رَجُلٌ اسْمُهُ يائِرسُ قَدْ جَاءَ، وَكَانَ رَئِيسَ الْمَجْمَعِ، فَوَقَعَ عِنْدَ قَدَمَيَّ يَسُوعَ وَطَلَبَ إِلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ بَيْتَهُ، <sup>42</sup> لَأَنَّهُ كَانَ لَهُ بِنْتُ وَحِيدَةٌ لَهَا تَحْوُ ائِسِّي عَشْرَةَ سَنَةٍ وَكَانَتْ فِي خَالِ الْمَوْتِ. فَعِيمَا هُوَ مُنْطَلِقٌ رَحْمَتَهُ الْجَمُوعُ.

<sup>43</sup> وَأَمْرَأَةٌ يَتَرَفِي دَمٌ مِنْذُ ائِسِّي عَشْرَةَ سَنَةٍ، وَقَدْ أَنْفَقَتْ كُلَّ مَعِيشَتِهَا لِلْأَطْبَاءِ وَلَمْ تَقْدِرْ أَنْ تُشْفَى مِنْ أَحَدٍ، <sup>44</sup> جَاءَتْ مِنْ وَرَائِهِ وَلَمَسَتْ هُذْبَ ثَوْبِهِ، فَفِي الْخَالِ وَقَفَ تَرَفُّ دِمَها. <sup>45</sup> فَقَالَ يَسُوعُ: مَنْ الَّذِي لَمَسَنِي؟ وَإِذْ كَانَ الْجَمِيعُ يُنْكِرُونَ قَالَ بُطْرُسُ وَالَّذِينَ مَعَهُ: يَا مُعَلِّمُ، الْجَمُوعُ يُصَيِّفُونَ عَلَيْكَ وَيَرْحَمُونَكَ وَقُولُ: مَنْ الَّذِي لَمَسَنِي؟ <sup>46</sup> فَقَالَ يَسُوعُ: قَدْ لَمَسَنِي وَاجِدْ لَائِي عِلْمْتُ أَنْ قُوَّةً قَدْ خَرَجَتْ مِنِّي. <sup>47</sup> فَلَمَّا رَأَتْ الْمَرْأَةُ أَنَّهَا لَمْ تَخَفِ جَاءَتْ مُزْعِدَةً وَخَرَّتْ لَهُ وَأَخْبَرَتْهُ قُدَامَ جَمِيعِ الشَّعْبِ لَأَنَّ سَبَبَ لَمَسْنِهِ وَكَيْفَ بَرَكْتُ فِي الْخَالِ. <sup>48</sup> فَقَالَ لَهَا: نَفِي، يَا ابْنَةُ، إِبْرَائِيلُ قَدْ شَفَاكَ، إِذْهَبِي بِسَلَامٍ.

<sup>49</sup> وَبَيْنَمَا هُوَ يَتَكَلَّمُ جَاءَ وَاحِدٌ مِنْ دَارِ رَئِيسِ الْمَجْمَعِ قَائِلًا لَهُ: قَدْ مَاتَتْ ابْنَتُكَ، لَا تُتَعِبِ الْمُعَلِّمَ. <sup>50</sup> فَسَمِعَ يَسُوعُ وَأَجَابَهُ قَائِلًا: لَا تَخَفْ، آمِنْ فَقَطْ، فَهِيَ تُشْفَى. <sup>51</sup> فَلَمَّا جَاءَ إِلَى الْبَيْتِ لَمْ يَدْعُ أَحَدًا يَدْخُلُ إِلَّا بُطْرُسُ وَبِعْقُوبُ وَيُوحَنَّا وَأَبَا الصَّبِيَّةِ وَأُمَّها. <sup>52</sup> وَكَانَ الْجَمِيعُ يَنْكُرُونَ عَلَيْهَا وَيَلْطُمُونَ، فَقَالَ: لَا تَنْكُرُوا، لَمْ تَمُتْ لَكِنَّهَا نَائِمَةٌ. <sup>53</sup> فَصَحَّكُوا عَلَيْهِ عَارِفِينَ أَنَّهَا مَاتَتْ. <sup>54</sup> فَأَخْرَجَ الْجَمِيعَ خَارِجًا وَأَمْسَكَ بِيَدِهَا وَتَادَى قَائِلًا: يَا صَبِيَّةُ، قُومِي. <sup>55</sup> فَهَرَجَتْ رُوحُهَا وَقَامَتْ فِي الْخَالِ، فَأَمَرَ أَنْ تُعْطَى لِتَأْكُلَ. <sup>56</sup> فَبُهِتَ وَإِلْدَاهَا، فَأَوْصَاهُمَا أَنْ لَا يَقُولَا لِأَحَدٍ عَمَّا كَانَ.

از دحام می‌کنند و می‌گویند: کیست که مرا لمس نمود؟<sup>46</sup> عیسی گفت: البتّه کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوّتی از من بیرون شد.<sup>47</sup> چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همهٔ مردم گفت که، به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فوراً شفا یافت.<sup>48</sup> وی را گفت: ای دختر، خاطر جمع دار؛ ایمانت تو را شفا داده است؛ به سلامتی برو.

<sup>49</sup> و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانهٔ رئیس کنیسه آمده، به وی گفت: دخترم مرد. دیگر استاد را زحمت مده.<sup>50</sup> چون عیسی این را شنید، توجّه نموده به وی گفت: ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.<sup>51</sup> و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر، هیچ‌کس را نگذاشت که به اندرون آید.<sup>52</sup> و چون همه برای او گریه و زاری می‌کردند، او گفت: گریان مباشید! نمرده بلکه خفته است.<sup>53</sup> پس به او استهزا کردند چونکه می‌دانستند که مُرده است.<sup>54</sup> پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته، صدا زد و گفت: ای دختر برخیز! و روح او برگشت و فوراً برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند.<sup>56</sup> و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از این ماجرا خبر ندهند.